

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲ / ۷ / ۱۹

کاندید اکادميسين سيستاني

هدف امير آهنيان از تبعيد اقوام شورشي به شمال هندوکش، چي بود؟

دانشمند شناخته شده کشوردوکتور روستار تره کی، در یک مقاله خیلی ممتع خود تحت عنوان "پروسة دردناک ملت سازی در جوامع قبیلوی"، نوشته خود را با این شعار آغاز میکند: «مرگ



بر دوزخ قبيله! به پيش بسوی بهشت ديموکراسی!

وبعد مینویسید: "متأسفانه در جوامع قبیلوی و کشور های عقب مانده، ملت سازی و شکل دهی هویت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت را میسازد. استبداد آسیایی، مبنای تشکیل حاکمیت های ملی و هویت های ملی در آسیا قرار گرفت.... در افغانستان برخلاف کشورهای دیگر پروسة ملت سازی و تأمین وحدت ملی با درهم کوبیدن مخالفین بدون تشخیص قوم و قبيله و اکثریت و اقلیت صورت گرفته و حکام مستبد به مقایسه موارد تاریخی از احتیاط و اعتدال کار گرفته اند. امیر عبدالرحمن خان عصیان هزاره ها را درهم شکست و غلجایی های غزنی و قلات را وادار به اطاعت از سلطنت نمود. وی نورستان را به حاکمیت ملی پیوند داد. اسکان شورشیان در شمال جز پروسة ملت سازی امیر بود که بصورت قطع با مثال های تاریخی آسیا همردیف نیست. از

آنچه گفتیم بر می آید که اعمال خشونت از جانب طبقه حاکم بقصد تشکیل دولت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت را میسازد و اختصاص به افغانستان و دوران عبدالرحمن خان و هاشم خان ندارد." (دعوت میدیا، ۲۰۱۱، پروسة ملت سازی در جوامع قبیلوی-بقلم روستارتره کی) از آنچه داکتر روستارتره کی رقم زده است، واضح می شود که هدف امیر آهنيان از درهم کوبیدن اقوام شورشی و تبعیدشان به شمال کشور تشکیل دولت ملی مرکزی بوده است.

اما میر محمد صدیق فرهنگ، هدف امیر را از سرکوبی شورشها، گرفتن زمین از شورشیان و دادن آن به «قبایل خانه بدوش افغان» مثل: صافی ها و شینواریها و مومنها و نورزی ها و غیره می داند. فرهنگ آنجا که از شورش سردار اسحاق خان در مزار شریف و شکست و فرار او به روسیه یاد کرده، هدف رفتن امیر به مزار شریف را چنین شرح داده است: "مردم ترکستان که با اسحاق خان علاقمندی نشان داده بودند بطور دسته جمعی مورد خشم و غیظ و انتقام امیر قرار گرفتند و زمینداران شان

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ

مكلف شدند تا علاوه به پرداخت باقیات گذشته، مالیات سال آینده را هم پیشکی تادیه کنند. یک تعداد مردم محل که بیشتر شان از یک بودند مجبور ساخته شدند تا محل بود و باش شان را در حواشی سرحد ترک نموده با خانواده شان به مناطق دیگری که امیر تعیین کرده بود کوچ نمایند و زمین های آنها به «قبایل خانه بدوش افغان» مثل : صافی، شنیواری، مومند، نورزائی و بعضاً به هزاره ها داده شد. (افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۲)

متأسفانه در این عبارت فرهنگ، هم توهین و هم تفتین هردو نهفته است. توهین در آنجاست که میگوید: "زمین های آنها به قبایل خانه بدوش افغان مثل: صافی، شنیواری . . . و بعضاً به هزاره ها داده شد."

در تردید این ادعای فرهنگ باید گفت که این قبایل مردم خانه بدوش و کوچی نبودند، امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۰۴ هجری هنگام سرکوبی شورش غلجائیان به والیان غزنی و ننگرهار و پکتیا و مردم آن ولایات فرمانی صادر کرد و در آن ورود کوچی های ناصری را به داخل افغانستان ممنوع اعلان نمود و به آنها اخطار داد که اگر خود سرانه به افغانستان پابنهند مردم و دولت علیه آنها دست به سلاح خواهند برد و مانع ورود آنها خواهند شد (سراج التواریخ، ۳، ص ۵۵۸ بعد)، این فرمان ظاهراً تا ده سال آینده همچنان قابل تطبیق بود ولی بعد از ختم شورش هزاره جات در ۱۸۹۳، بقول غبار، امیر عبدالرحمن خان حدود چراگاه کوچیان را در ولایت غزنی و میدان وردک تعیین کرد تا از جنگ و زد و خورد با مردم هزاره و دیگر کوچیان محلی جلوگیری شده باشد.

دولت های افغانستان بعد از امیر عبدالرحمن خان تا کنون هم نتوانسته اند مردم خانه بدوش کوچی را وادار به ترک کوچی گری و اسکان در یک محل بنمایند. بنابراین اقوامی را که امیر در شمال هندوکش تبعید کرده بود، همگی آنها باشندگان سرکش و سلحشور دره ها و جلگه های سرسبز دو طرفه رود خانه کابل وکنر ویا باشندگان وادی های حاصلخیز رودخانه های ترنک و ارغنداب و هیلمند و فراه رود بودند که با شورش ها و قیامهای پیهم خویش امیر عبدالرحمن خان را به ستوه آورده بودند و مانع تشکیل دولت مرکزی ملی میشدند. امیر برای آنکه خود را از شر شورش های بعدی شان نجات داده باشد، آنها را به جرم شورش علیه دولت محکوم به تبعید به سرزمین های دوردست شمال هندوکش یعنی مزارشریف و فاریاب و میمنه و شبرغان تا بادغیس می نمود. اینها همگی در محلات بومی خویش از خود خانه و کاشانه و صاحب زمین بودند و به هیچوجه «خانه بدوش=کوچی» شمرده نمی شدند. بنابراین امیرآهنین قبایل صافی و مومند و شنیواری و غلجی و نورزی و اسحاق زی وبلوچ و هزاره و غیره را از مناطقی تبعید کرده بود که آنها قبل از شورش سردار اسحاق خان (سالهای ۱۸۸۱- ۱۸۸۸) علیه امیر دست به شورش زده بودند و امیر با اعزام لشکر های مجهز دولتی آنها را سرکوب کرده و محکوم به تبعید از اوطان شان در شمال کشور در زمین های دولتی نموده بود. حتی میتوان گفت که امیر این کار را به پیروی از سیاست کشور گشایان و فاتحان مشهور قبل از خود چون: تیمور لنگ و نادر شاه افشار، بخاطر تهدید و تخویف قبایل شورشی و استقرار ثبات در کشور خود کرده بود.

درواقع امیر عبدالرحمن خان میخواست با تبعید و جا بجائی اقوام شورشی در ولایات هم سرحد با روسیه، سدی از قبایل سلحشور افغان در برابر دست اندازی های روسیه تزاری ایجاد نماید تا در صورت تخطی روسیه خود اقوام به دفاع از مایملک خود بپردازند. این مشی امیر از روی محبت

به اقوام تبعید شده پشتون و هزاره و بلوچ و غیره نبود بلکه برای جلوگیری از خطرات احتمالی تجاوز روسیه بر افغانستان بود. و این دومین هدف عمده امیر بود. زیرا تاریخ نشان داد که روسیه همزمان با اوجگیری اقتدار امیر عبدالرحمن خان در افغانستان مرو، سرخس و پل خاتون و قزل تپه را در سال ۱۸۸۴ اشغال نمودند، و یک سال بعد در سال ۱۸۸۵ "پنجده" و آق تپه، چمن بید و چشمه سلیم را پس از یک نبرد کوتاه، اما خونین تصرف و به قلمرو امپراتوری تزاری ملحق نمودند. سپس روسها ارتفاعات پامیر را اشغال کردند، و در سالهای بعد برای اشغال مناطق روشن و شغان پامیر بهانه جوئی می کردند.

امیر عبدالرحمن خان برای جلوگیری از پیشروی مزید روسها مجبور بود تعدادی از اقوام سلحشور پشتون را در نقاط حساس سرحدات شمال کشور جابجا کند تا عندالموقع جلو تجاوزات تزارها را بگیرد. پشتونهای اسکان شده در صفحات شمال کشور نیز مثل سدی جلوتجاوزات روسها را گرفتند مگر خود هرگز زمین و باغ مردم محل را غصب نکردند.

در همینجا باید علاوه کرد که: امیر این کار را یکطرف بحیث یک سیاست دفاعی در برابر دشمن خارجی بکار برد و از سوی دیگر برای امنیت داخلی آنرا بحیث یک جزای دسته جمعی در مورد اقوامی که بر ضد سلطنت او دست به شورش میزدند، اعمال کرد. امیر با این کار خود اولاً میخواست از قوت قومی و توانائی قبیلوی شورشیان بکاهد و ثانیاً به دیگران زهر چشمی نشان بدهد که اگر در مقابل او دست به شورش و بغاوت بزنند، آنها نیز محکوم به تبعید از سرزمین آبائی خود و جدا از اقوام و خویشاوندان خویش خواهند شد. این سومین هدف امیر بود.

این سیاست هرگز به معنی قوم گرایی و یا قوم پروری امیر نیست، درحالی که اجرای این سیاست برای ملت شدن، از لحاظ بافت اجتماعی و جوشش اقوام با یک دیگر شان از طریق وصلت ها و پیوند های خانوادگی و برقراری مناسبات دوستانه (دختر دادن و دختر گرفتن) میان همدیگر واقعاً یک کار مفید و سودمند بود. و خیلی از خانواده های پشتون با خانواده های بومی محل از طریق ازدواجها دوستان خوبی شدند. و از فرهنگ همدیگر آموختند و این سیاست سودمند ملت سازی در دوران حکومتهای بعد از امیر عبدالرحمن خان نیز دنبال شد و ادامه یافت.

و اما **تفتین** به این معنی که این عبارت فرهنگ میتواند برای گروه "ستم ملی" و بخصوص پیروان لطیف پدram دست آویزی باشد تا مردم از یک را با پشتون های مسکون در شمال کشور به جنگ و ستیزه های قومی وادارد. چنانکه در پایان قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱، دوبر اقوام پشتون شمال کشور با چنین نقاضت ها و شقاوت های قومی و تباری روبرو شدند.

این نکته شایان ذکر است که دولت های گذشته افغانستان همواره از اتباع خود توقع داشته و دارند تا سبب برهم زدن نظم و آرامش نشوند. از این جهت امیر عبدالرحمن خان هیچگاهی زمین های مردم عادی و مطیع و غیر شورشی را از مالکان شان نگرفته و به کسی نداده است، تا زمینه نا آرامی و شورش را خود برای خود فراهم کند، بلکه افراد و اقوام تبعید شده بیشتر بر زمین های دولتی که در هر ولایتی همواره موجود بوده است، اسکان داده میشدند، و فقط در مواردی زمین از مالکین مصادره و منتزع میشد، که بر ضد امیر شمشیر کشیده بودند و پس از شکست از جمله محرکین غایله تشخیص میشدند. البته زمین های چنین مالکینی ابتدا جزء اراضی دیوانی یا خالصه قرار

میگرفت و سپس آن زمینها در بدل خدمات فوق العاده به رجال نظامی تفویض میگردید. مثلاً میتوان گفت امیر اراضی آن عده سران و خوانینی را که با سردار اسحاق خان همدست شده و برضد امیر جنگ کرده بودند و بعد از شکست به ترکستان روسیه فرار کرده بودند، مصادره کرد و به صاحب منصبان نظامی که در آن جنگ از خود شهامت نشان داده بودند داده باشد، ولی اراضی فراریان هرگز به تبعیدیان شورش های غلجائی و شینواری و صافی و نورزائی و هزاره ها بخشیده نشده است، چه این اقوام نیز از جمله مغضوبین امیر بوده اند و اگر زمینی به آنها تعلق گرفته باشد، می باید زمین های بوده باشند که آباد کردن آنها ایجاب کار و زحمت کثیفی را ایجاب میکرده است. داکتر شرق، در باره کوچ اجباری پشتونها به شمال کشور به دستور امیر عبدالرحمن خان مینویسد: «آنچه ستمها تبلیغ و ترویج میکنند [درست] نیست. مغضوب شدگان رانده شده به نقاط مختلف افغانستان از دشت های سوزان و لامزروع وادی هیرمند گرفته تا مناطق سردسیر هرات و بادغیس و دلدلزارهای شمال بدون کمترین وسایل زندگی در فضای آزاد قهراً مسکون می شدند. خوشبختانه در همه جا خصوصاً اوزبکها و تاجیک های بومی بر عکس توقع امرای وقت رانده شدگان [تبعیدشدگان] را به آغوش باز خوش آمدگویی پذیرائی میکردند. آنها هم در محیط آرام سالها مزدوری کردند و پشت خانه ها دویند و به زور بازو، آبله دست و انگشتان، زمین های خاره و لامزروع را قابل زرع نمودند تا زخم های دربدی و بیخانمان شدن خویش را التیام بخشند و مانند برادر های مهاجر آنها در سرزمین مقدس خویش و آغوش باز مردمان بومی آن زندگی کنند. چنان کردند و چنان با مردم بومی آنجا ها آمیخته و مونس و خویشاوند شدند که تا قبل از نزول [آفت] هفت ثور و تاسیس وزارت ملیت ها (ستمی ها) و تشکیل حکومت ولایات شمال به امید شمال و جنوب ساختن افغانستان اثری از بدبینی و تفرقه میان اوزبکها و تاجیکها، هزاره ها و پشتونها دیده نمیشد.» (داکتر حسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، چاپ سوم، ص ۳۱۲)

از آنچه گفته آمدیم برمی آید که فرهنگ با همه ادعای علمیت و فراخ نظری خود در روایتهای تاریخی خود آدم بیطرفی نبوده است و در روایات خود نسبت به قوم پشتون نفرت کاشته است که بعدها سبب نقاضت های قومی و اتنیکی گردید و پشتون های مسکون در شمال هندوکش در درعهد حاکمیت ربانی و مسعود و همچنان در عهد استقرار جمهوریت لنده غران مورد خشونت قوماندان جمعیت قرار گرفتند و مجبور به کوچ اجباری از خانه وزمینهای خود که با زحمت زیاد آباد کرده بودند شدند. پایان

آرشیف: مقالات کاندید اکادمیسن سیستمی